

درس سیصد و پنجم (صوت ۳۱۹):

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط
در کلام فقهاء (۱۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱

۱. مصالح که کم می شود نمی توانند بسازند و یک دفعه قیمت ساختمان پایین می آید، در نتیجه قیمت زمین هم پایین می آید چون وقتی مصالح نباشد در هردو جنبه اثر منفی دارد. دلار و طلا، قیمت آنها تقریباً با همدیگر متوازی است یعنی اگر دلار بالا برود طلا هم بالا می رود، نه اینکه یکی پایین بیاید و یکی بالا برود. آنچه که بازار یعنی اجناس عمومی مانند لوازم منزل یا مثلاً آن مایحتاج زندگی، لباس، غذا و من حیث المجموع آنچه که در عرف بازار به عنوان دادوستد مورد معامله قرار می گیرد. در عرف بازار زمین برای خودش یک حساب جدایی دارد یا طلا و دلار حساب جدایی دارند. آنچه که در عرف بازار است ماشین و لوازم منزل است و مسائل دیگر مثل سوخت، بنزین، نفت و امثال ذلک است و شما می بینید که دائماً در حال ارتفاع است.

تلمیذ: خدمات هم هست؟

استاد: بله، خدمات هم هست. آیا اینها مُعین میزان افت پولی هست یا نه؟ قیمت اجاره منزل هم بیانگر نیاز افراد به آن مال الاجاره است. اگر نیاز افراد زیاد باشد مال الاجاره را بالا می برند و اگر کم باشد مال الاجاره پایین می آید، این ملاک است. اما در مسائل خاص این طور نیست، من باب مثال قیمت دلار ثابت است ولی شما می بینید که تورم مدام هر سال اضافه می شود و این به خاطر این است که مسئله به دلار مربوط نیست، مسئله به امکانات مملکت است. مملکت ما الآن در یک نقایصی قرار دارد که سال ها این نقایص برطرف نمی شود یعنی به واسطه آن جنگ، مسائلی به وجود آمده است که این مسائل موجب یک نوع تورم داخلی شده است.

بالآخره این نقایص باید برطرف بشود و برطرف شدن این نقایص به چه چیزی است؟ به این است که دولت مالیات می بندد. فرض کنید به شکر مالیات می بندد و به لوازم مالیات می بندد و به خرید و فروش مالیات می بندد. فرض کنید اگر یک شخصی امسال از مغازه اش یک میلیون سود برده است و پارسال مالیاتش صد هزار تومان بوده است، امسال مالیاتش سیصد هزار

تومان شده است یعنی سیصد درصد اضافه شده است! التفات می کنید؟!
بالآخره این سیصد درصد را باید از چه کسی تأمین کند؟! این هم از مشتری
تأمین می کند! پس به همین سیکل همین طوری تورم به وجود می آید.

بنزین سال گذشته لتری چقدر بوده و الآن امسال لتری چقدر شده است؟
بلیط هواپیما چقدر بوده و الآن چقدر شده است؟ همه اینها همین طور تورم
است. آن وقت چرا دولت این کار را می کند؟ به خاطر اینکه دولت کم
می آورد. دولت قرض خارجی دارد و به خاطر استقراض خارجی نمی تواند
چیز کند مشکلات سیاسی دارد و نمی تواند آن مواد [مورد نیاز] خودش را
که می خواهد به سهولت به دست بیاورد و مجبور می شود که دلار بیشتری
پردازد و این بیشتر شدنش را باید از ملت تأمین کند یعنی از مالیات ها و
امثال ذلک. شما قبض آب و برق را نگاه کنید، هر سال دارد ارتفاع پیدا
می کند! این مایحتاج عمومی را می شود ملاک برای تورم به حساب آورد.

تلمیذ: بانک مرکزی یازده درصد و نیم اعلام
کردند.

استاد: آنها کم می گویند.

تلمیذ: من اخیراً یازده و نیم شنیدم.

تلمیذ: من در رادیو شنیدم که سی و پنج درصد
گفتند.

استاد: همه اینها دروغ می گویند!

تلمیذ: عملکردشان این است، مثلاً بلیط های
هواپیما و قطار را امسال از برج دو و سه حدود سی
و پنج درصد اضافه کردند یا ظاهراً پول گاز و نفت
را سی و پنج درصد اضافه کردند. معلوم می شود که
تورم سی و پنج درصد است نه یازده درصد! این را
که خودشان اضافه کردند حالا مثلاً ما می توانیم

همین سی و پنج درصد را ملاک قرار بدهیم؟ چون فرض بفرمایید ممکن است نسبت به یخچال بیست درصد یا بیست و پنج درصد ...

استاد: من حیث المجموع وقتی که ما ملاحظه کنیم یک میانگینی قرار می‌دهیم و آن میانگین می‌شود [مبنای تورّم].

تلمیذ: منزل و مسکن و اینها که می‌دانند این وضع را دارد، مشکلی برای خرید و فروش ندارد؟ استاد: مسکن؟

تلمیذ: بله، طرف می‌داند که این زمین الآن قیمتش این قدر است و دو ماه دیگر یا پنج ماه دیگر مثلاً قیمت چند برابر می‌شود، به قصد اینکه قیمت برود بالا می‌خرد و نگهداری می‌کند.

استاد: بله، این اشکالی ندارد البته مکروه است.

تلمیذ: احتکار نمی‌شود؟

استاد: نه خیر، احتکار در موارد خاص است؛ در مورد غلات است و در موارد دیگری نیست. اصل این قضیه مکروه است و در کراهتش حرفی نیست که انسان بخواهد انتفاعی ببرد و در واقع به واسطه این، ضرری متوجه جامعه شود. اما اینکه در مسائل احتکار وارد بشود که مسئله قهر و جبر و اینها بخواهد، آن فقط مربوط و راجع به مأكولات است.

تلمیذ: شغل دلالت هم کراهت دارد؟

استاد: بله.

تلمیذ: یعنی پولی را هم که می‌گیرد همین طور است؟

استاد: اشکال ندارد.

یک تتمه‌ای از بحث تذکيه در شبهه موضوعيه
باقی ماند که إن شاء الله آن تتمه را امروز عرض
می‌کنیم و فردا وارد در شبهه حکميه می‌شویم؛ یعنی
جریان و عدم جریان اصل تذکيه یا عدم تذکيه در
شبهات حکميه.

بحث در شبهات موضوعيه بر سر شک در اسباب
و وسایل و مقدمات تذکيه بود؛ از باب فری اوداج و
اسلام و سایر شرایط تذکيه که اقسام اربعه این
شبهات موضوعيه و جریان و عدم جریان اصل تذکيه
عرض شد. یک شق باقی می‌ماند و آن این است که
مورد هم از نقطه نظر قابلیت محل مشکوک است و

تلمیذ: مثلاً مبلغی را تعین می‌کنند که این قدر
می‌گیرم.

تفاوت دلالي با جعاله (ت)

استاد: یک وقتی دلالي است و یک وقتی جُعاله است، جُعاله مکروه نیست.
فرض کنید که بگویند من این قدر می‌گیرم و این عمل را انجام می‌دهم، این
جُعاله است. یک وقت بحث، بحث واسطه‌گری و دلالي است، دلالي با
جُعاله فرق می‌کند. جُعاله حق عمل و حق فعل است و دلالي آن جنبه
واسطه‌گری است، واسطه‌گری برای نزدیک کردن آراء و تثبیت أحد
الطرفین، و این در روایات [آمده که ایرادی] ندارد.*

* جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج ۵، کتاب الجُعالة، ۴ - باب
أنه لا بأس بجعل الدّالّ أو السّمسار، ص ۲۸۵.

هم از جهت جریان مقدمات و وسایل تذکيه مشکوک است. يعنى در دو جهت شک وجود دارد؛ اول از جهت نفس قابليت و دوم از جهت مقدمات تذکيه، بنا بر آنچه که ما تذکيه را عبارت از فری اوداج اربعه با ساير شرائط بدانيم نه اينکه آن اصل و حقيقتی که موجب حليت اکل است.

مانند مثالی که می زنند؛ لحومی که از خارج و از بلاد فرنگ به ممالک اسلامی می آید و انسان یا در خنزيريت و شاتيت آن شک دارد و یا از جهت ديگر در مقدمات تذکيه؛ يعنى از دو جهت مشکوک است. یا اينکه فرض کنید مانند لحوم أسماک که یا از نقطه نظر نفس حليت لحم مورد شک است و دوم از جهت اسباب تذکيه که آیا موت برای او در ماء حاصل شده است یا اينکه **خارجاً عن الماء**. چون **على كل حال** اين بضائع از بلاد کفر هست که اعتمادی به کلام آنها نمی شود و یا اينکه مسئله به طور کلی **مسکوت عنه** است.

در اين موارد چه بايد کرد؟! مرحوم نائینی بنا بر تقرير بعضی از تلامذه خود در اینجا قائل به عدم جريان اصالت عدم تذکيه هستند و به مقتضای عدم

جریان اصالت تذکيه، چون اصل دیگری در اینجا حاکم نیست باید در اینجا رجوع به اصالة الحل و الطهارة بشود و قائل به حلیت اكل و طهارت موضع هستند.

بنا بر این تقریر بیان ایشان یک بیان لطیف و جالب و معجِبی است. ایشان نسبت به عدم جریان اصالت تذکيه می فرمایند که شکی نیست که شارع در مانحن فیه حلیت و طهارت را بر دو اصل بنا نهاده است؛ اصل اول قبول تذکيه در نفس حیوان و اصل دوم اجراء مقدمات تذکيه و شرایط تذکيه که عبارت از فری اوداج، اسلام، استقبال و حدید بودن است.^۱ همان طوری که در روایتی که منسوب به امام رضا علیه السلام است راوی از حضرت می پرسد: «أليس المذکّی ما ذکّی بالحدید؟!» حضرت می فرماید:

«نعم، إذا كان ممّا یؤکّل لحمه»^۲ یعنی حلیت بر دو اصل است. البته حدید در اینجا به عنوان نمودار و مُمَثِّلِ شرایط تذکيه در اینجا بیان شده است که مذکّی

۱. أجود التقريرات، ج ۲، ص ۱۹۳ - ۱۹۶.

۲. الکافی، ج ۳، کتاب الصلاة، باب الصَّلَاةِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ ...، ص ۳۹۷،

ح ۳.

مبتنی بر دو اصل است؛ اصل اول قابلیت محل و اصل دوم تحقق شرایط تذکيه.

بناءً علیٰ هذا اگر در موردی جریان یکی از این دو اصل مختل باشد؛ یعنی ثبوت یکی از این دو اصل موجب آثاری نباشد، دیگر استصحاب عدم آن نتیجه نخواهد داشت.

محل جریان استصحاب عدم تذکيه

ما استصحاب عدم تذکيه را در چه مواردی جاری می‌کنیم؟ استصحاب عدم تذکيه در مواردی است که ثبوت تذکيه در آنجا موجب اثر است. اگر در موردی ثبوت تذکيه موجب اثر بود، به واسطه استصحاب عدم تذکيه، در اینجا آثار مترتبه در ثبوت را نفی می‌کنیم اما در مانحن فیه ثبوت نفس مقدمات تذکيه علماً و وجداناً موجب اثر نیست، چرا موجب اثر نیست؟ چون شق ثانی و جزء ثانی حلیت که عبارت از قابلیت محل است در اینجا مشکوک است و ما در اینجا اصل محرز برای قابلیت محل نداریم؛ نه اصالت قابلیت در اینجا هست و نه اصل دیگری در حالی که شارع حلیت و طهارت را مبتنی بر قابلیت محل کرده است، قابلیت محل به اضافه مقدمات

تذکيه و شرايط تذکيه.

پس وقتی که در اینجا ثبوت شرايط تذکيه موجب حليت نیست، ديگر بنا بر اين استصحاب عدم تذکيه در اینجا لغو خواهد بود. چون در صورت وجود شرايط استصحاب عدم تذکيه بايد آثاری را که مترتب بر محل است رفع کند و ما در صورت وجود شرايط تذکيه آثاری را بر محل مترتب نمی کنیم. چرا نمی کنیم؟ چون جزء ديگر از اين حليت که عبارت از قابليت محل است، در اینجا مفقود است.

لغویت استصحاب عدم تذکيه موجب

جاری نشدن استصحاب قابليت محل

بناءً علیٰ هذا هیچ نفی بر استصحاب عدم تذکيه در اینجا مترتب نمی شود و استصحاب عدم تذکيه در اینجا لغو خواهد شد. لغویت استصحاب عدم تذکيه موجب می شود که استصحاب قابليت محل هم در آنجا جاری نشود و با عدم وجود اصول مُحَرَزَةُ قابليت محل و شرايط و مقدمات تذکيه بايد رجوع به اصالة الحل و اصالة الطهارة کرد.

پس در اين لحوم و چیزهایی که از آن بلاد می آید، اصل بر چه چیزی است؟ اصل بر حليت اکل

و حلیت طهارت است چون در اینجا اصل محرزه
عدم تذکیه و اصل نافیة قابلیت محل نداریم و نفی
این دو اصل موجب رجوع به قواعد دیگر که قواعد
حلّ و قواعد طهارت است خواهد بود. پس در
مانحن فیه در اینجا **فَتَبَّتْ** حلیت و طهارت لحمی که
هم در قابلیت محل شک است و هم در مقدمات
تذکیه که عبارت است از شرایط تذکیه که فری اوداج
و امثال ذلک باشد.

جوابی که از این اشکال داده شده این است که
- مطلب شما صحیح است - ما در جایی که ثبوت
یک جزء موجب اثر نیست، در آن مورد استصحاب
عدم لغو خواهد بود. ولی صحبت در این است که
شارع مسئله لحم مشکوک را در عدم حلیت داخل
نکرده است تا اینکه وقتی که نشود حلیت به واسطه
ثبوت فری اوداج ثابت شود، آن استصحاب عدم
تذکیه موجب عدم حلیت باشد. بلکه بر نفس حرمت
حُرِّمَ عَلَیْکُمْ هَٰذَا الدِّمُّ وَ لَحْمُ الْخَنزِیرِ إِلَّا مَا ذَکَّیْتُمْ
است پس حرام امری است که مترتب بر عدم تذکیه
است و با استصحاب عدم مقدمات تذکیه اثبات
حرمت می کنیم.

حرمت مترتب بر عدم تذکيه است و ما ديگر در اينجا نياز نداريم که بگويم ثبوت اين تذکيه موجب اثر نيست و چون موجب اثر نيست، استصحاب عدم، چيزي را در اينجا برنمي دارد که بوده است بلکه خود آن چيز **مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ** متفني است. نه! ما در اينجا مي گوييم که شک در تذکيه موجب استصحاب عدم تذکيه است و بر استصحاب عدم تذکيه غير مذکّي اثبات مي شود و بر غير مذکّي حرمت اثبات مي شود و **کفي به نفعاً و يرتفع به اللغوية**.

آنچه که در مانحن فيه مطرح است عبارت از دو چيز است؛ يکي قابليت محل که قابل اثبات نيست، نه قابليت قابل اثبات است و نه عدم قابليت به واسطه اصل قابل اثبات است پس ما نسبت به قابليت، اصل محرزه و نسبت به عدم قابليت اصل نافي نداريم و اين را کنار مي گذاريم. اما آنچه که در اينجا هست مقدمات تذکيه و شرايط تذکيه است و نسبت به مقدمات تذکيه و شرايط تذکيه مي توانيم اصل جاري کنيم؛ اصل، عدم جريان مقدمات تذکيه است در صورت **شک في الشرائط أو في صورة الشک**

فی جزء من الشرائط پس با وجود شک در مقدمات تذکيه، استصحاب عدم تذکيه در اینجا موجب حرمت خواهد بود.

پس این فتوا محل ایراد است. اما آنچه که اشکال را از ریشه و از اصل درمی آورد، آن اشتباهی است که در بسیاری از کتب اصولیین و همین طور در السنه فقهاء و اصولیین دیده می شود و آن مسئله افاده و عدم افاده یا جریان و عدم جریان اصول مثبت در صورت مفید بودن یا عدم افاده است.

ببینید آنچه که در السنه اصولیین مطرح می شود، این است که چون اصول مثبت از ناحیه شارع است، در جایی که اثر شرعی مترتب بر جریان این اصول باشد، این اصول جاری است اما اگر اثر شرعی مترتب بر این اصول نباشد، این اصول جاری نیست. آن وقت در اینجا بحث را این طور مطرح می کنند که در موردی که آثار شرعی مترتب بر آن موضوع و آن مورد نیست، آن اصول هم در آنجا جاری نیست **کأنّ** جریان و عدم جریان بیان اصول مثبت در دست مکلف است و به ید مجتهد است؛ در هر جا که اراده کند اصل را جاری می کند و در هر جا که اراده کند،

اصل را جاری نمی‌کند و این اشتباه بزرگی است.

معنای قدر

چرا؟ زیرا بنا بر آن مبنای ما و همین‌طور بنا بر آن مبنای مصحح مشهور - در هر دو مورد - این نظر، نظر خلاف است. بنا بر آن مبنای ما به‌طور کلی اغلب و شاید نود درصد اصول متعارف مثبت و محرز اصول عقلائی هستند. مانند اصالة الطهارة که این یک اصل عقلائی است گرچه طهارت یک حکم شرعی است ولی اصل عقلائی است و مقصود از طهارت عدم قذارت است و عقلا هم در بین خودشان قدر و طاهر دارند. قدر به **ما يَتَنَفَّرُ الطَّبَعُ و ما يَتَنَفَّرُ الطَّبَعُ عنه** می‌گویند. فرض کنید قاذورات و امثال ذلک که اینها قدر هستند. البته من باب مثال دم از آن مواردی است که **لا يَتَنَفَّرُ الطَّبَعُ** است و بنا بر سیره عقلائی به این قدر گفته نمی‌شود. یا فرض کنید من باب مثال خمر **لا يَتَنَفَّرُ الطَّبَعُ** است گرچه نفس این خمر مبدل انسانیت به حیوانیت است ولی بالأخره **مائع**. اما من باب مثال بول یا عذره یا مثلاً چیزهای قدر که در لسان شارع از آن تعبیر به قدر آورده شده است، اینها

چیزهایی است که عقلا هم برای خودشان قَدِر یا طهارت دارند. پس اصل طهارت یک اصل عقلایی است یا اصل نجاست - نه نجاست اصطلاحی بلکه نجاست **ما يَتَنَقَّرُ الطَّبْعُ مِنْهُ** - یک اصل عقلایی است یا من باب مثال استصحاب شیء و استصحاب حکمی و استصحاب موضوعی از اصول عقلایی است، اینها جزء اصول عقلائیة است. تمام اصول لفظیه از اصول عقلایی است. بالأخره اینها اصل عقلایی است. براءت اصل عقلایی است؛ تا وقتی که حکمی برای امری ثابت نشده است عقلا حکم به براءت می‌کنند. این دادگاه‌هایی که الآن در دنیا هست، تمام این دادگاه‌ها حکم را بر تبرئه می‌گذارند تا وقتی که خلافش ثابت بشود و هیچ وقت حکم را بر جرم نمی‌گذارند که حکم اولی و اصل اولی بر جرم باشد تا اینکه خلافش ثابت بشود که براءت است، حکم بر تبرئه است تا اینکه خلاف ثابت بشود و امثال ذلک.

بناءً علی هذا این جریان استصحاب - به خصوص جریان استصحاب - حالا در مورد اصالة الطهارة، اصالة البرائة، اصالة الاحتیاط و اصل احتیاط و اینها،

ما به اینها کار نداریم که خود اصل احتیاط هم یک اصل عقلایی است بلکه اصلاً در مورد نفس استصحاب، قطعاً استصحاب از اصول عقلائیه است و در این شکی نیست. حالا صحبت در این است که چه ما این استصحاب را از اصول عقلائیه بدانیم یا اینکه بگوییم استصحاب اصل شرعی است یعنی شارع استصحاب را آورده است ولی شارع استصحاب را بر اصل عقلایی آورده است نه اینکه استصحاب را براساس اصول متشرعۀ خودش یعنی اصول شرعیه و آنهم متشرعۀ، اصول شرعیه یعنی از ناحیه شارع وضع شده است نه! استصحاب است متنها شارع بیان کرده است: **«لَا تَقْضُ الْيَقِينُ بِالشَّكِّ»** این اصل عقلائیه است و در استصحاب همین را داریم.

یا اصل بر حلیت و اصول ید و سوق مسلم و امثال ذلک، نظر شارع در تمام اینها بر بیان این اصول بر همان مرتکزات عقلائیه است. **كَأَنَّ** وقتی امام علیه السلام به شاگرد خودش سَوَق را تعلیم می کند، او را متوجه ارتکاز خود می کند و می گوید که نگاه

کن همه مسلمان هستند. یعنی چه؟! یعنی غلبه ظن،
 غلبه ظن در اینجا همین است. یا ید، الآن در همه
 محاکم نسبت به ید حکم می کنند درحالی که اینها
 حکم شرعی ندارند. ید یکی از اصول عقلائییه است
 یعنی شارع هم که بیان کرده است، این اصول را
 براساس و مبنای مرتکزات عقلائییه بیان کرده است.
 بناءً علی هذا دیگر جریان و عدم جریان
 استصحاب به ید مجتهد و اصولی نیست که آن در
 هر جا که بخواهد استصحاب جاری کند و در هر جا
 که نخواهد استصحاب جاری نکند، استصحاب
 جاری می شود بخواهد یا نخواهد! استصحاب
 عبارت است از جریان حالت سابقه، چه این جریان
 حالت سابقه مفید باشد یا نباشد، آن دیگر به
 استصحاب مربوط نیست. استصحاب اصالت عدم
 تذکیه را جاری می کند، حالا فرض بر اینکه در ثبوت
 حتی **لَوْ عَلِمَ وَجِدَاناً**، حتی با علم وجدانی مقدمات
 تذکیه انجام شده است اما چون قابلیت محل
 مشکوک است، این مقدمات تذکیه مفید نیست، خب
 نباشد.

تعریف استصحاب

استصحاب یعنی آن حالا سابقه را نسبت به حالت فعلی جریان و سریان دادن، این را استصحاب می‌گویند حالا اینکه در صورت ثبوت مفید باشد، به استصحاب چه مربوط است؟! ربطی به استصحاب ندارد.

برای قبول روایت راوی به دو اصل ما نیاز داریم؛ اصل اول عدالت است راوی تا عادل نباشد قولش حجت نیست. ولی عدالت کافی است؟ نه، حفظ و ضبط هم می‌خواهد. ضبطیت راوی و ذکر راوی، شرط دوم برای وثاقت است. یعنی وثاقت مبتنی بر دو امر است؛ یکی عدالت و یکی هم [حفظ و ضبط]. ممکن است راوی حافظه و ذاکره‌اش باشد ولی عادل نباشد، فایده ندارد! راوی عادل است ولی حافظه ندارد. ما در بسیاری از موارد می‌بینیم، خودم من افرادی را دیده‌ام که عادل هستند ولی اشتباه نقل می‌کنند و حافظه ندارند، تقصیر هم ندارند؛ یعنی مطلب را اشتباه نقل می‌کنند. آیا کلام این‌ها موثوق است؟! ابداً. صرف عدالت برای وثاقت کافی نیست

بلکه ضبطیت و ذکر شرط دوم برای وثاقت است.

حالا اگر فرض کنید ما در یک جا در مورد وثاقت

شک داریم که آیا این ذاکره‌اش ذاکره خوبی است یا

نه؟ ما می‌توانیم در اینجا استصحاب عدم ذاکره

جاری کنیم؟ نمی‌توانیم در اینجا استصحاب عدم

ذاکره جاری کنیم چون حالت سابقه را نداریم اگر

حالت سابقه را داشتیم بسیار خوب [جاری

می‌کردیم] ولی ما نمی‌دانیم این راوی ذاکره‌اش

ذاکره خوبی هست یا نه؟ وثاقت دارد یا نه؟ حالا

در این صورت در مورد عدالت این راوی حرف

نداشتیم و می‌دانستیم عادل است، الآن شک داریم که

آیا عادل هست یا عادل نیست؟ باقی بر عدالت هست

یا نه؟ آیا چون ما نمی‌توانیم استصحاب ذکر را در

این مورد جاری کنیم، استصحاب عدالت هم

نمی‌توانیم جاری کنیم؟!

لعل اینکه شخصی بگوید استصحاب عدالت در

مانحن فیه مفید نیست چون آن جزء دیگر که ذکر و

حفظ است در اینجا احراز نشده است. می‌گوییم که

احراز نشود، استصحاب عدالت هست چه احراز

بشود یا احراز نشود. شما استصحاب عدالت را

جاری می‌کنید، این شخص عادل می‌شود و وقتی شخص عادل شد، می‌توانی پشت سرش نماز بخوانی. حالا در مورد به‌خصوص که مورد وثاقت در راوی است، استصحاب عدالت فایده‌ای برای ما ندارد ولی نه‌اینکه جاری نیست، دو مسئله هست؛ یک مسئله این است که جاری هست و جاری نیست و مسئله دوم این که بر فرض جریان، مفید نیست و ما قبول داریم. ولی آقای نائینی! این غیر از این است که بگوییم جاری نمی‌شود، نه! جاری می‌شود ولی این جریان موجب حلیت یا موجب حرمت برای این مورد نیست چون جزء دیگر در اینجا مفقود است.

پس این اشتباهی که شما در السنه اصولیین می‌بینید هست که جریان اصول چون از ناحیه شارع است باید در مواردی باشد که بر او اثر مترتب باشد، این غیر از نفس صحت جریان است. یک وقت ما می‌گوییم که اصول جاری نیست چون مفید نیست، یک وقت می‌گوییم که اصول جاری هست و مفید نیست، این دوتا است. اصول در دست من نیست که جاری باشد یا نباشد، اصول بخوام یا نخوام

جاری است. اگر مسبوق به عدالت باشد، استصحاب عدالت هست حالا این استصحاب عدالت در این مورد به خصوص مفید نیست، خب مفید نباشد. غیر از این است که بگوییم که جاری نیست، استصحاب جاری است ولی در مورد به خصوص جاری نیست. و این منشأ اشتباه شده است برای اینکه مرحوم نائینی در اینجا به این اشتباه بزرگ مبتلا بشوند.

بنابراین وقتی که ما شک در مقدمات تذکیه کردیم، در اینجا استصحاب عدم تذکیه می آید و وقتی آمد حکم میته و غیر مذکّی بر آن بار می شود و دیگر ما نیازی به استصحاب و جریان اصل دیگر نداریم. این تمام الکلام در شبهات موضوعیه بود، إن شاء الله از جلسه بعد در شبهات حکمیه درس را شروع می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد